



فارسی قزوینی، علی صلح‌جو، کتاب بهار، تهران ۱۳۹۶، ۸۸ صفحه

سپیده امیری مهر^۱

مقاله پژوهشی

مقدمه

فارسی در مقام زبان رسمی ایران دارای صورت‌های گفتاری گوناگونی در بسیاری از شهرهای عمده ایران است. یکی از این گونه‌ها، فارسی قزوینی است که علی‌رغم شباهت‌های فراوان با فارسی تهرانی به لحاظ تلفظ، واژگان، و تا حدی صرف و نحو تفاوت‌هایی با آن دارد. در کتاب مختصر فارسی قزوینی کوشش شده است واژه‌های مربوط به این گونه فارسی همراه با تلفظ (به صورت واج‌نویسی) به همراه معنا فهرست شود. البته وقتی خواننده با عنوان «فارسی قزوینی» روبه‌رو می‌شود انتظار دارد که کتاب بیشتر در مورد خصوصیات واجی، صرفی، نحوی و احتمالاً واژگانی باشد، در حالی که این کتاب تنها واژه‌نامه مختصری است که تعداد واژه‌های آن نیز به‌طور صریح در مقدمه ذکر نشده است و مؤلف محترم تنها به موارد اندکی از ویژگی‌های واجی، صرفی/نحوی این گونه از فارسی در مقدمه هفت صفحه‌ای خود اشاره کرده است. با این حال، با نگاهی به مدخل‌های این واژه‌نامه به همراه همان توضیحات مختصر می‌توان بعضی از مشخصه‌های این گونه از فارسی را استخراج نمود و به‌طور کلی منبع مفیدی برای مطالعه این گونه زبان فارسی برای اهل فن است.

مؤلف کتاب خود قزوینی است و تا سیزده سالگی در این شهر زندگی می‌کرده است. شیوه جمع‌آوری داده‌های این کتاب بسیار سنتی بوده و طی سی سال به یاری حافظه مؤلف و ارتباط مستقیم با خویشاوندان نزدیک وی جمع‌آوری شده است. این که مؤلف کتاب خود قزوینی است و دوران کودکی خود را در این شهر گذرانده است از یک سو می‌تواند حسن باشد، زیرا سبب اشراف کامل وی در معنای دقیق بسیاری از کلمات محلی شده؛ از سوی دیگر همین بومی بودن وی سبب عدم تمایز بسیاری از کلمات مشترک فارسی قزوینی و فارسی تهرانی

✉ amirimehrsepid@yaho.com

۱- دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

یا رسمی شده است. مورد اخیر باعث شده تا اشتباهات عجیبی به اثر راه یابد. از جمله این اشتباهات ثبت کلمات و اصطلاحاتی است که قزوینی قلمداد شده‌اند، در حالی که در فارسی رسمی و نیز فارسی گفتاری تهران با همان تلفظ و معنا رواج دارند، کلمات پرشمار زیر (با توجه به حجم بسیار ناچیز کتاب) از آن جمله‌اند:

آب رفتن: وضعیت پارچه یا لباسی که پس از شستن کوتاه یا کوچک شود؛ الدنگ: مرد بی‌غیرت؛ الو: آتش، شعله آتش؛ ایاق: دوست؛ پرپری: نازک، بی‌دوام؛ تا به تا: دو چیز متفاوت که قاعدتاً باید یکسان باشند؛ تا کردن: با کسی رفتار یا معامله کردن، مانند: هر چه بود با ما خوب تا نکرد؛ تنظیف: باند زخم؛ جان عزیز؛ چرک تاب؛ چنگک؛ حاضر براق؛ آماده رفتن؛ خرغلت: غلت زدن روی زمین یا رختخواب به‌طور مکرر؛ خلا *xalā*: مستراح؛ دراندشت: بسیار وسیع؛ دررو: راه خروج؛ دس دس کردن: کش دادن؛ دل‌رحم؛ دیرپز؛ راس راسکی؛ رف *raf*: ری: افزایش حجم برنج پس از پختن؛ ریدمان؛ زاغول: چشم زاغ؛ زیان‌ریختن؛ زرتی؛ زیر گل رفتن؛ سر *ser*: بی‌حس؛ سرشَب؛ شانی *šāni*: نوعی انگور سیاه؛ شیر به شیر؛ شیکم: شکم؛ طَبَق طَبَق (در اصطلاح افاده‌ها طبق طبق)؛ عایدات: در آمد شغلی؛ قاق *qāq*: نفر آخر، آدم بی‌اهمیت؛ قی؛ کزدادن؛ کز کردن؛ کل کل: مجادله؛ گون *gavan*: لام تا کام؛ لقد؛ لگد؛ مافنگی؛ ملق زدن؛ ناسور؛ ندید بدید؛ نفس به شماره افتادن؛ نور؛ هچل هف؛ هشتش گروهی نهش است؛ هونگ؛ هیچی ندار؛ یک روده راست تو شکمش نیست؛ یه ریز و جز آن.

بسیاری از کلمات فهرست شده نیز تنها به لحاظ تلفظ اندکی با فارسی معیار تفاوت دارند:

اجباری (اژباری) *ežbāri*: دوره سربازی؛ بچه‌مدرسه‌ای *bačča madrasai*؛ پیش‌بخاری *piš bēxāri*؛ *bēxāri*: تاقچه؛ بوران *būrān*؛ بیداق *beydāq*: بیدق، پرچم؛ پیه *papa*؛ پخمه *paxma*؛ پسون فردا *pasūn*؛ *farad*: پی‌سوز *pisūz*؛ توبه گرگ مرگ است؛ تنه *ta:na*؛ هل؛ تیرکشیدن: درد کردن؛ جان به جانش بکنی *dabba jān be jāneš bēkēni*؛ خاک و خل *xāke xēl*؛ دادر دودور *dādār dūdūr*؛ دبه درآوردن *darāverdan*؛ درکنی *dare kēni*؛ لگد زدن به باسن؛ دمر و *damarū*؛ دو به هم زن *dēbehamzan*؛ دوری *dōri*؛ بشقاب؛ رج، رش، رژ *raj, raš, raž*؛ زرمبو *zardambū*؛ زنبه *zamba* (مطابق با واج‌نویسی قاعدتاً مؤلف باید زمبه می‌نوشت)؛ زیرشلواری *zir šelvāri*؛ سرکتاب *sar kētāb*؛ طالع‌بینی؛ شلم شوروا *šalam šūrovā*؛ شومبول *šumbūl*؛ شیکم پرکن *šikam pērken*؛ صد تا چاقو بسازد یکی‌اش دسته ندارد *sad tā*؛ *čāqū besāzad yekkiš dasta nadārad*؛ صفحه گذاشتن *saffa g*؛ عروگوز *are güz*؛ عنبرنصارا *ambar nasārā*؛ غوره *qerra*؛ ففاره *faffāra*؛ فواره؛ فعلگی *fa:lagi*؛ عملگی کردن؛ قدا بلا *qadā balā*؛ قضا بلا، اتفاق بد؛ قدیفه *qadifa*؛ کپه *kappa*؛ در کپه مرگت را بذار؛ کشان کشان *kašān kašān*؛ کشیده *kašide*؛ سیلی؛ کم سو *kam sü*؛ کن دنیا را پاره کرده است (کن *kēn*: باسن)؛ گربه‌شور *gērbašur*؛ گلگی *gelagi*؛ گل مژه *gēlmējja*؛ لخت و عور *loxte ur*؛ لفافه *laffāfa*؛ لقوه *laqva*؛ لگنچه *laganča*؛ لولو سر خرمن *lülü sar xarman*؛ مال مردم‌خور *māle mardēm xēr*؛ مردنی *mērdani*؛ لاغر؛ مرده‌خور *mērdaxēr*؛ مفتکی *mēftaki*؛ مفتول *maftül*؛ مفسده *mafsada*؛ مقر (آمدن) *mēqēr*؛ مندرس *mēndares*؛ میان‌سال *miānsāl*؛ نخود *naxūd*؛ نسار *nesār*؛ نفله کردن - *nefla*؛ هره *herra*؛ پیش‌آمدگی *yerü*؛ یکر و جز آن.

از مهم‌ترین و بدیهی‌ترین الزامات یک واژه‌نامه ارائه شیوه تلفظ مدخل‌ها به صورت یکدست و بدون ابهام است. به نظر نگارنده، مؤلف محترم در این زمینه اهتمام لازم را نداشته است. علی‌رغم این که تقریباً تمامی مدخل‌ها دارای واج‌نویسی هستند، ارزش آوایی نمادهای مورد استفاده به خوبی روشن نیست و جدول راهنمای تلفظ نیز که بعد از مقدمه کتاب قرار گرفته است، کمک زیادی به ابهام‌زدایی از ارزش آوایی حروف لاتین نمی‌کند. مثلاً برای حروف <غ> و <ق> دو سلول جداگانه در نظر گرفته شده، ولی معادل هر دو نماد q است. اگر این غ و ق مانند فارسی تهرانی به یک صورت تلفظ می‌شوند چرا باید دو سلول جداگانه برای آنها در نظر گرفت و دو شاهد متفاوت «غریب» و «قریب» را برگزید. نماد o در این جدول توضیح داده نشده، ولی توضیح آن را در مقدمه می‌توان یافت. در این توضیح گفته شده است که نماد o در این کتاب پیشین‌تر و بسته‌تر تلفظ می‌شود (مانند کلمه ترکی چورگ çurag). معلوم نیست اگر قرار است o تلفظش با تلفظ معمول این نماد متفاوت باشد، چرا نباید از نماد دیگری استفاده کرد. این پیچیدگی و ابهام با توضیح نماد ě در جدول راهنمای تلفظ بیشتر می‌شود. در توضیح نماد اخیر نوشته شده «ضمه» و شاهد تو/ tē برای آن ارائه شده است. اگر منظور از این نماد تلفظ ضمه در زبان فارسی است که باید از همان o استفاده می‌شد و اگر منظور تلفظ عربی ضمه است، باید نماد u برایش منظور می‌شد. همین ابهام در مورد نماد ũ نیز وجود دارد، و تنها در توضیح آن «او» نوشته شده و شاهد müš برای آن منظور شده است. در اینجا نیز معلوم نیست مانند زبان آلمانی منظور واژه پیشین شده بسته است یا تلفظی دیگر.

مشکل دیگر کاربرد نماد ā برای نمایش واژه پیشین بسته است. از آنجا که کاربرد این واژه در قزوینی و فارسی امروز تفاوتی ندارد، بهتر بود از نماد رایج‌تر â برای این امر استفاده می‌شد، زیرا نماد ā در مطالعات ایران‌شناسی به طور سنتی نمایانگر کشش واژه a است. مؤلف محترم برای نمایش کشش واژه که ترجیح داده است از نماد /:/ استفاده کند (مانند a در مقابل a:)، ولی در کاربرد این روش هم ثابت قدم نبوده است و مثلاً در مدخل «فجئه» از aa استفاده کرده است (fĕjja). این ناهماهنگی در ارائه سرمدخل‌ها و تلفظ آنها در موارد دیگری نیز دیده می‌شود، مثلاً در بیشتر موارد، نمایش صورت استنادی کلمات به خط فارسی و براساس تلفظ قزوینی بوده است، ولی در چندین مورد نیز سرمدخل درست مانند فارسی معیار ضبط شده است، در حالی که تلفظ آن با فارسی معیار تفاوت دارد، مانند موارد زیر:

عبرنصارا ambar nasārā. غوره qĕrra. فعل fa:l. فعلگی fa:lagi. طبله talba. عطسه aska. گوسفند gĕsband. گج gaj. صحرا sa:rā. گج gaj. کول و بال külebāb. و جز آن. بعضی از کلماتی که در فارسی قزوینی دو نوع تلفظ دارند، بدون ارجاع دوجانبه در دو مدخل جداگانه آمده‌اند، مانند: جرقه jereqqa و جلقه jeleqqa که هر دو به معنای «جلیقه» هستند. البته ارجاع به مدخل دیگر با علامت پیکان نیز به کار رفته است، مثل خوسرگ xĕserg ← خسرگ.

علاوه بر این، در بسیاری از سرمدخل‌ها تلفظ کامل همکردهای فعل‌های مرکب آمده است، ولی این امر در همه جا رعایت نشده و در بعضی موارد تنها به ذکر آوای نخستین همکرد فعلی اکتفا شده است، مانند: صفحه گذاشتن saffa g. تیر کشیدن tir k. و فر کردن qer k. کتک شدید زدن. از این عجیب‌تر این است که در

بعضی از مدخل‌ها نیز تلفظ همکردهای فعلی نیامده و تنها آوای نخستین آنها ضبط شده، مانند: فحل آمدن fa:l.

با وجود تمامی این مشکلات روش شناختی در نمایش سرمدخل‌ها و تلفظ آنها، خوشبختانه هنوز می‌توان بعضی از خصوصیات آوایی فارسی قزوینی را استخراج نمود. بعضی از این خصوصیات به شرح زیر است:

۱. یکی از ویژگی‌های مهم این گونه از فارسی وقوع واکه‌های کشیده a:، و به ندرت e: (یای مجهول) در آن است (مانند: بش باد be:š bād و شرنی še:mi شیرینی). در بسیاری از موارد کاربرد a: ناظر بر تلفظ کهن کلمات است، ولی در بعضی کلمات نیز حذف یک همخوان (مانند فارسی معیار) باعث کشش جبرانی واکه مجاور شده است:

تنه ta:na؛ هل؛ جده ja:da؛ جاده؛ صحرا sa:rā؛ محل کار کشاورزی بیرون شهر؛ دنه da:na؛ تار عنکبوت؛ فحل آمدن fa:l؛ دختری که از نظر جسمی و جنسی رشد کرده و آماده شوهر کردن و باروری است؛ فعلگی fa:lagi؛ عملگی کردن؛ قهر qa:r؛ کری ka:ri؛ زالزالک؛ مجر ma:jar؛ شبکه‌بندی تحتانی کرسی‌های چوبی بزرگ که منقل آتش در میان آن قرار می‌گیرد؛ مده ma:da؛ معده؛ مطل ma:tal؛ معطل.

۲. کاربرد تلفظ a قدیم در جایگاه پایانی واژه که در فارسی معیار امروز منسوخ شده است:

آجیده ājida؛ المبه alamba؛ بیرجامه birjāma؛ بینه bina؛ پرچانه pērčāna؛ پته pata؛ پوچه pūča؛ عزیز مرده azizmērda؛ کشیده kašida و موارد بسیار دیگر.

علاوه بر این، کاربرد a قدیم به جای e امروزی فارسی معیار را در بعضی مواضع کلمات دیگر نیز می‌توان مشاهده نمود:

پنجه‌کش panjakaš (در «کش» از فعل کشیدن)؛ کشیده kašida؛ ترید tarid؛ تیلیت، آبگوشی که در آن نان خرد شده ریخته و خیسانده باشند؛ چشم čašm؛

۳. کاربرد واکه i در برابر e امروزی فارسی معیار در کلمه لینگ ling؛ لنگ/پا.

۴. به لحاظ تاریخی در گونه‌های مختلف فارسی برای شکستن خوشه همخوانی آغازین یا درج‌آغازی^۱ صورت گرفته است و یا درج‌میانی^۲. در درج‌آغازی معمولاً یک واکه به آغاز کلمات اضافه می‌شود و در درج میانی این واکه در میان دو همخوان قرار می‌گیرد. مثل تناوب‌های اشتر/شتر، ستاندن/استاندن، شکستن/اشکستن و جز آن. در فارسی قزوینی مواردی از درج‌آغازی قابل مشاهده است، مانند: استاندن estāndan؛ اشکاف eškāf؛ و اسگلاندن esgelānadan. این امر در کلمات قرضی نیز رخ داده است، مانند: استول estül (آلمانی Stuhl).

علاوه بر درج‌آغازی برای شکستن خوشه همخوانی، درج میانی واکه نیز در مواضع دیگری در کلمات اتفاق افتاده است که با فارسی فرق دارد، مانند: مثل پرچانه pēračana (مؤلف اضافه شدن a در این کلمه را در

1. prothesis
2. epenthesis

نتیجه نفوذ ترکی می‌داند تا خوشه صامتی کنار هم نباشند، ص ۱۳)، باغدار bāqadār: سوسمار süsemār: مارمولک؛ قطره qattara: کم، کوچک؛ لبّ لیز lābeliz: لبریز.

درج میانی تنها مخصوص واکه نیست و بعضی اوقات شاهد درج همخوانی^۱ نیز هستیم، مانند درج d در کلمات تندور tandür: تنور؛ و جهندم jahandam: جهنم؛ یا درج b در کلمه چراغانی čerāqbāni: چراغانی؛ البته در کلمه اخیر درج b احتمالاً به قیاس با کلماتی صورت گرفته‌است که به پسوند bān- ختم می‌شود. درج‌پایانی^۲ نیز در کلمات زیر مشاهده شده است:

بدن bēdan: بده (فعل امر از مصدر دادن)؛ رادیون rādiun: رادیو؛

علاوه بر موارد فوق، درج یک هجا (همخوان + واکه) نیز در این گونه از فارسی قابل مشاهده است، مانند: تلافی talāfati: تلافی؛

۵. علاوه بر درج، در فارسی قزوینی حذف آغازی^۳، حذف میانی^۴ و حذف پایانی^۵ نیز قابل مشاهده است: حذف آغازی: tefāq: اتفاق، پیش آمد؛

حذف میانی: čarči: چرخچی، فروشنده دوره گرد؛ dasambu: دستنبو؛ kd: کند، غیرتیز؛ saf: سف؛ سهو samvar: سماور؛

حذف پایانی: xērñā: خرناس؛ xēs: خشک؛ mā: ماه؛ mērvāri: مروارید؛ vajja: وجب.

۶ کاربرد a در بعضی از مواضع که در فارسی معیار â به کار می‌رود و برعکس: سوغت sōqat: سوغات؛ نالبکی nālbaki: نعلبکی؛

۷. <ک> و <گ> در فارسی قزوینی به صورت پیش‌کامی تلفظ می‌شوند و مؤلف در مقدمه کتاب به این مطلب اشاره می‌کند، ولی در واج‌نویسی‌ها از همان نمادهای k و g برای نمایش این تلفظ‌ها استفاده می‌نماید.

۸. کاربرد d در بعضی مواضع که در فارسی امروز Z به کار می‌رود:

حادق hādeq: حادق؛ قدا qadā balā: قضا بلا، اتفاق بد؛ قراده qorāda: قراضه؛ گمبذ gēmbaz: گنبد.

۹. کاربرد همخوان انسدادی-سایشی č در بعضی از مواضع که در فارسی معیار s یا š به کار می‌رود: چرش čereš: سریش؛ چلتوک čaltuk: شلتوک.

۱۰. کاربرد l در مواضعی که در فارسی معیار r رایج است:

انجیل anjil: انجیر؛ تلپ tēlp: ترب؛ تلپچه tēlpče: تلخان talxān: ترخون؛ لبّ لیز lābeliz: لبریز؛ لوتین lētteyn: رتیل؛

1. excrescence
2. paragoge
3. aphaeresis/aphesis
4. syncope
5. apocope

البته در یک مورد نیز r در جایگاه l فارسی امروز به کار رفته است: جرقه jereqqa: جلیقه. با این حال، در مدخلی جداگانه صورت «جلقه jeleqqa» نیز ثبت شده.

۱۱. کاربرد v در بعضی مواضع میان واکه‌ای که به‌طور معمول در فارسی معیار از b استفاده می‌شود: بادوان bādevān؛ تاوه tāva؛

البته عکس این موضوع نیز در دو سرمدخل دیده شده است:

بفا bafā؛ وفا؛ جرباجر jerbājer؛ جرواجز، پاره پاره کردن؛

۱۲. کاربرد b در مقابل f فارسی و برعکس:

گوسفند gēsband؛ مشرفه mašrafa؛ ظرف بلوری، مشربه.

۱۳. کاربرد q در مقابل همزه (همخوان انسدادی چاکنایی) امروزی در جایگاه پایانی:

جوغ jëq؛ جوع، سیری ناپذیری.

۱۴. کاربرد y در مواضعی که در فارسی امروز h به کار می‌رود، مانند: کهنه këynay؛ کهنه؛

۱۵. کاربرد x در برابر q فارسی معیار امروزی:

تیخ tix؛ تیخ؛ چخچخه čaxčaxi؛ جنجغه.

۱۶. کاربرد x در جایگاه f فارسی معیار، مانند: خشار xešār یا xošār؛ فشار.

۱۷. کاربرد g در برابر k فارسی، مانند: خنیگ xëniq؛ خنک.

۱۸. کاربرد d در برابر t فارسی معیار: داس dās؛ تاس، سر بدون مو.

۱۹. کاربرد h در مقابل همزه (همخوان انسدادی-چاکنایی) فارسی معیار در کلمه زاهو zāhü؛ زائو.

۲۰. کاربرد f در برابر v فارسی امروز در کلمه سف saf؛ سهو؛

۲۱. کاربرد q در برابر g فارسی معیار در کلمه قاراج qarāj؛ گاراژ؛

۲۲. استفاده از q در برابر k فارسی معیار در کلمه قلاغ qallāq؛ کلاغ؛

۲۳. کاربرد š در برابر č فارسی در کلمه ماش māš؛ ماچ، بوسه.

۲۴. کاربرد j در برابر ž فارسی معیار در کلمه مجّه majja؛ مژه.

۲۵. کاربرد h در برابر x فارسی معیار در کلمه هندق handaq؛ خندق.

۲۶. همگونی همخوانی در کلمه مَبَق mebbaq؛ مطبخ، آشپزخانه.

۲۷. قلب یا جابجایی در زنجیره آوایی در کلمات پهنام pahnām؛ پنهان؛ طبله talba؛ عطسه؛ نادوان

nādevān؛ نادوان؛

غیر از خصوصیات آوایی مختص گونه قزوینی، خصوصیات صرفی و نحوی متمایز از فارسی معیار نیز در این گونه قابل مشاهده است، بعضی از این خصوصیات مربوط به مواردی است که در فارسی معیار از بین رفته است و بعضی دیگر نیز نشان‌دهنده خصوصیات بسیار کهنی است که به‌طور معمول در زبان‌های ایرانی شمال غربی بیشتر دیده می‌شود و نه زبان‌های ایرانی جنوب غربی از جمله زبان فارسی. تمامی این خصوصیات متمایز

صرفی و نحوی از سرمدخل‌ها و شواهد ارائه شده در این واژه‌نامه استخراج شده است. بعضی از این خصوصیات مهم به شرح زیر است:

۱. در این واژه‌نامه کلمه‌های مرکبی دیده می‌شود که از دو جزء تشکیل شده‌اند و تکواژ اتصالی -a - آنها را به یکدیگر متصل کرده است. در موارد مذکور ابتدا هسته اسمی می‌آید و سپس توصیف‌کننده آن. البته در مواردی که توصیف‌کننده به واکه ختم می‌شود کلمه اتصالی به کار نمی‌رود:

اخته زغال axta zēqāl؛ بله‌گوش bala gūš؛ بلبله‌گوش؛ تخته‌پول taxtapül؛ بسته بودن جایی [در مورد ریشه پول در این ترکیب توضیحی داده نشده است]؛ جانه‌زن jānazan؛ زن جوان (مؤلف به اشتباه نوشته است که این ترکیب احتمالاً اول زن جوان بوده که بعدها جان‌زن شده در صورتی که این کلمه با توجه به تکواژ اتصالی مسلماً ترتیب اولیه کلمه بوده است، درست مانند بعضی از زبان‌های ایرانی شمال غربی)؛ دوه نظر davanazar؛ آدم بدقیافه و زمخت با صورت خشن (مؤلف: دوه dava صورت تغییر یافته کلمه دیو است و دوه نظر به معنای «دیوسیما» است)؛ رفته‌کس raftakas؛ کسی که باید برود (مؤلف: این الگو در لهجه قزوینی زایاست: برده‌کس، آورده‌کس؛ خریده‌کس)؛ زینگیراب zingirāb؛ آب زیبو؛ سخت‌سر saxtasar؛ سرسخت؛ سگ‌سیله saga sila؛ ترکیبی تحقیر آمیز برای نامیدن بچه‌های یک فرد، به‌ویژه هنگامی که زیاد و کوچک باشند (سگ سیله‌هایش را انداخته بود دنبالش آمده بود اینجا buda dēnbāleš saga silahāša endāxta)؛ شوره‌خره šura xarra؛ غذایی که بیش از حد شور شده باشد؛ عروسی‌خانه arūsi xāna؛ خانه‌ای که در آن مراسم عروسی برپاست؛ قاب‌دسمال qāb dasmāl؛ دستمال قاب؛ کاغذدستمالی kāqez dasmāli؛ کله چهارشنبه kēla čāramba؛ چهارشنبه سوری؛ گرگ زر gērgazar؛ کسی که لباس و کفش خود را خیلی زود پاره می‌کند و از بین می‌برد. احتمالاً زر صورت تغییر یافته در (از مصدر دریدن = پاره کردن) باید باشد. کسی که مانند گرگ می‌درد [البته اگر چنین باشد، یعنی Z شمال غربی هنوز در این گونه در این کلمه برجای مانده است که متناظر d در زبان‌های جنوب غربی است]؛ گله‌ترشی؛ ترشی انگور (گله gella؛ انگور حبه و جدا شده از خوشه)؛ گوگال gügāl؛ سرگین‌غلطان؛ مرده‌مار mērdamār؛ موذی و حيله‌گر اما به ظاهر مظلوم، مارمولک؛ موشه‌غول mušaqūl؛ تله‌موش، مولف: احتمالاً تغییر شکلی از موش غل است؛ «نکرده کار» در ترکیب: نکرده کار نمی‌رود به کار؛ کسی که کار نکرده باشد، حاضر نیست کاری را انجام دهد. کلمات مرکبی که احتمالاً بسیار متأخرتر هستند با ترتیبی مانند زبان فارسی ساخته شده‌اند و برای اتصال دو جزء به هم مانند فارسی از کسره اضافه استفاده شده است:

درکنی dare kēni؛ لگد زدن به باسن؛ سر شب sare šab؛ اوایل شب؛ شرّ شب šarre šab؛ موجودی خیالی که نیمه‌شب در کسوت آدمی آشنا و خوب به سراغ کسی که در خواب است می‌آید؛ شک شی šakke؛ رطوبت موجود در هوا؛ قاب قمارخانه qabe qomār-xāna؛ کهنه بی‌نمازی kēynaye binamāzi؛ پارچه‌ای که زن‌ها در دوره قاعدگی به خود می‌گذاشتند.

البته حداقل یک مورد اتصال با جزء a (به جای کسره اضافه) نیز در این واژه‌نامه وجود دارد:

باد دیوانه bāda divāna؛

۲. واژه‌بست عطفی در فارسی قزوینی بیشتر به صورت e- نمود یافته است: گل شل gele šel؛ گل و شل؛ لخت و عور loxte ur؛ خاک و خل xāke xēl؛ زاد و رود zāderūd؛ نسل، فرزندان؛ آیند روند āyand-e-ravand؛ کول و بال külebāb و جز آن. کاربرد ā به جای e در ترکیب راستا حسینی rāstā hēseyini (=راست و حسینی، صادقانه) احتمالاً در نتیجه هماهنگی واکهای با واکه هجای اول کلمه rāstā رخ داده است.

۳. فعل «دانستن» در دو معنا کاربرد دارد:

(الف) در معنای اصلی که با فارسی معیار تفاوتی ندارد:

- اسمش را می دانی؟ esmeša medāni?

(ب) و نیز به جای فعل وجهی «توانستن»:

- دو کلاس درس بخوان تا اگر حمال شدی بدانی پته [نام کالا] را بخوانی

- می توانی فرش بیافی؟ medāni farš bebāfi?

۴. کاربرد پر بسامد پسوند -aki. این پسوند بیشتر قیدساز است، ولی در موارد محدودی اسم‌ساز نیز هست: پس‌پسکی paspasaki؛ به طرف عقب حرکت کردن؛ خوابیدنکی xābīdanaki؛ در حال دراز کش و خوابیده؛ دخترکی dēxtaraki؛ بکارت؛ راس‌راسکی rās rāsaki؛ شبکی šabaki؛ هنگام شب، دیروقت؛ غروبکی qorūbaki؛ هنگام غروب؛ کن کنکی kēn kēnaki؛ حرکت بچه پیش از مرحله بلندشدن و روی پا راه رفتن؛ و استادنکی، نشستنکی nešastanaki؛ به طور نشسته؛ مفتکی mēftaki؛ و استادنکی vāstādanaki؛ در حال ایستاده؛

۵. پسوند -el که معنای افزایشی دارند:

قرل qarel؛ بچه‌ای که زود ناراحت می‌شود و قهر می‌کند [قهرور]؛ گردل gerdel در ترکیب گردل مردل؛ دختر نسبتاً چاق و خوشگل؛ تسل tesel؛ چسو (تس؛ چس).

صورت āl در کلمه تیخالک tixālak (=جوجه تیغی؛ تیخ tix؛ تیخ) نیز احتمالاً تکواژگونه پسوند -el است. پسوند -ak نیز در کلماتی مثل دستک dastak؛ خزینه کوچک و چاچولک باز čāčulakbāz در معنی «حقه باز» نیز به کار رفته است.

۶. در فارسی معیار پسوند اسم ساز -ā به صفاتی چون گرم، اضافه می‌شود و اسم می‌سازد (گرما). در فارسی از این پسوند برای ساختن اسم «سرما» (به قیاس با «گرما») استفاده شده است. کاربرد این پسوند در فارسی قزوینی بسیار بیشتر است و نقش قیدسازی نیز دارد. وقوع آن را در موارد زیر می‌توانیم مشاهده کنیم: تاریکا tārikā [هنگام] تاریکی؛ خنکا xēnakā؛ هنگام خنکی؛ روشنا؛ هنگام روشنی؛ رفتنا raftanā؛ هنگام رفتن؛ برگشتنا؛ هنگام برگشتن.

۷. پسوند -či در این گونه ظاهراً کاربرد بیشتری نسبت به فارسی دارد:

چاچی čāpči؛ چاخان، دروغگو؛ چرچی čarči؛ چرخچی، فروشنده دوره‌گرد؛ خجه خبرچی xajja xabarči؛ زنی که از این به آن خبر می‌برد؛

علاوه بر خصوصیات آوایی، صرفی و نحوی ذکر شده فوق، به لحاظ واژگانی نیز فارسی قزوینی دارای ویژگی‌هایی است که آن را از زبان فارسی معیار و فارسی تهرانی متمایز می‌کند. بیشترین تفاوت مربوط به ورود کلمات و اصطلاحات ترکی به این گونه از فارسی است. ولی نکته جالب توجه به لحاظ تاریخی، کاربرد بعضی از کلمات و اصطلاحات (البته با اختلافات تلفظی اندک) است که بیشتر در زبان‌های ایرانی شمال غربی دیده می‌شود و می‌تواند نشان دهنده زبان کهن این منطقه باشد. بعضی از این کلمات به قرار زیر است:

چکن *čakan*: چانه؛ چیلیک دان *čilakdān*: چینه‌دان مرغ؛ خسرگ، خوسرگ *xēserg*: مادر شوهر؛ دو خاله *dēxāla*: تبرکمان (مؤلف: احتمالاً تحریفی از دو لاخته)؛ رشگ *rešg*: تخم شپش؛ ساغ *sāq*: سالم؛ سفیل *safil*: سرگردان، در سفیل و سرگردان؛ سوچ *suč*: سوز، سرما؛ سببیج، سببیجه *sibij, sibija*: شبکور *šabkūr*: خفاش، شیلان *šilān*: به صورت شیلان کشیدن به کار می‌رود و معنی آن «ثروتمند بودن، مرفه بودن و افاده و تکبر ناشی از آن است؛ غزازیل *azāzil* (بچه ناآرام)؛ لس *las*: فلج؛ میتیل *mitil*: پارچه اصلی لحاف، تشک یا بالش.

از خصوصیات کهن دیگر باقی‌ماندن پیش اضافه «اندر» در اصطلاح «اندر قریب» *andar qarib* (= نزدیک از نظر زمانی) است. علاوه بر این افعال بسیطی در قزوینی دیده می‌شود که در فارسی کاربردی ندارند: تخیدن *texidan* خوردن (توهین آمیز)؛ استاندن *estāndan* خریدن؛ اسگلاندن *esgelāndan* پاره کردن؛ تسیدن *tesidan*: چسیدن؛ تلیدن *telidan* گندیدن؛ چرپاندن *čerpāndan*: (ترکی) زدن شلاق یا ترکه یا سیلی به کسی؛ سوختاندن *sēxtāndan*: سوزاندن؛ کراندن *kērāndan*: کشاندن به دنبال خود. بعضی از معناهای افعال بسیط قزوینی نیز، علی‌رغم شباهت لفظی، با معناهای امروزی فارسی معیار تفاوت‌هایی دارد:

پرداختن *pardāxtan*: تکیه دادن چیزی به دیوار؛ چریدن *čēridan* (ترکی) خشک شدن درخت یا میوه؛ خواباندن *xābāndan* زیر مرغ تخم‌گذاشتن و جوجه کشیدن؛ کاویدن *kāvidan* سر به سر گذاشتن با کسی و او را اذیت کردن؛ به کسی رفتن: نظر کسی را خواستن، اگر به من بروی اصلاً نباید برایش جایزه بخری؛ در پایان امیدواریم مؤلف محترم در صورت صلاح‌دید موارد ذکر شده در این مختصر را در چاپ دوم احتمالی این کتاب مد نظر قرار دهند.